

آینده زبان فارسی

سخنرانی دکتر محمد مقدم

استاد زبانشناسی در دانشگاه تهران

در باشگاه مهرگان

دوشنبه سوم دیماه ۱۳۴۱

از انتشارات باشگاه مهرگان

پیشگفتار

هنگامی که این سخنرانی کوتاه برای چاپ آماده میشد ناگزیر دستهائی در آن برده شد. پس از سخنرانی، شنوندگان در بارهٔ فرهنگستان و دانشگاه و خط فارسی و چیزهای دیگر پرسشهائی کردند. پاره‌ای از پاسخهای کوتاهی که داده شد اکنون در جای فراخور هریك دراین‌گفتار گنجانده شده است. همچنین برخی‌گفتگوها که آوردن آنها در میان‌گفتار سخن را به درازا میکشاند جداگانه درچند پیوست به این جزوه افزوده شده است.

پیوست ۱ـ خط فارسی
پیوست ۲ـ دساتیر و واژهٔ تیمسار
پیوست ۳ـ واژه سازی در زبان عربی
پیوست ٤ـ واژه‌های همکرد در فارسی

از فرصتی‌که انجمن فرهنگیان کشور برای این سخنرانی به نگارنده دادند و از این‌که اکنون نشر این‌گفتار را نیز به عهده گرفته‌اند سپاسگزارم. گذشته از دلبستگی که به این انجمن داشته و دارم، هیچ جای دیگری را نمیتوانستم پیداکنم که از این انجمن که دبیران و آموزگاران کشور در آن گرد آمده‌اند بیشتر در خور گشودن‌گفتگوئی در بارهٔ آیندهٔ زبان فارسی باشد. امید است این گفتار کوتاه و پیشنهادهائی که در آن آمده راه را برای گفتگوی آزاد دربارهٔ زبان فارسی بازکند، تا باکنارگذاشتن پیشداوریهای گمراه‌کننده درگسترش زبان خود و هم‌آهنگ‌ساختن آن با پیشرفتهای کنونی جهان کامیاب شویم.

م. مقدم


مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی
کتابخانه
۱۳۶۲

زبان فارسی

گذشتهٔ زبان فارسی بسیار درخشان است. زبان ما دارای درازترین تاریخ و سنت ادبی بهم پیوسته درجهان است. راست است که از چند زبان آریائی اثرهائی به دست ما رسیده که از کهنترین نوشته‌های جهان اند، ولی آن زبانها دنباله نداشته و دو سه هزار سال پیش از میان رفته‌اند. درتاریخ زبان سنسکریت، که هم نوشته‌های کهن آن همزمان با دیگر نوشته‌های ایرانی است و یادگارهای بلندپایه‌ای از دورهٔ باستانی آن بجای مانده، و هم دنبالهٔ زندهٔ آن هنوز در زبانهای کنونی هند یافت میشود، می‌بینیم که این زبان در چند دوره از اثر های درجهٔ اول ادبی بی بهره بوده است.

زمان نوشته‌های کهن آریائی تا چندی پیش بدرستی دانسته نبود. خوشبختانه بررسیهای چند سال گذشته روشن نمود که زردشت به سال ۱۷٦۸ پیش از میلاد به جهان آمد و چهل‌ودوساله بود که کی گشتاسب به دین او گروید و هفتادوهفت سال در این جهان زندگانی کرد. «گاهان»، یا سرودهائی که از او باز مانده، از زمانی است که فرادادن دین بهی‌را میان مردمان آغاز نمود و سپس به آموزش و پرورش گروهی که در جرگهٔ دینی او درآمده بودند پرداخت. پس زمان گاهان باید میان سالهای ۱۷٤۰ تا ۱٦۹۰ پیش از میلاد باشد. سرودهای زردشت در پروردگی زبان و ادب و بلندی پایهٔ فکر و منش بی‌همتا ست، و خود زائیدهٔ قرنها پرورش زبان و سنت ادبی و پیشرفت فکری و معنوی است. در این چهار هزار سال زبان ایران با گذشتن از میان دوره‌های گوناگون تحول و ساده‌ترشدن همچنان پایگاه بلند ادبی و معنوی خود را نگاه داشته و

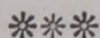
پیشرفت نموده است، و در هر دوره‌ای از گویندگان و سرایندگان تراز اول بهره‌مند بوده است. به دلیری میتوان گفت هیچ زبانی در جهان نیست که یك سر آن سراینده‌ای چون زردشت وپس ازسه هزارسال سخن‌سرائی چون خواجهٔ شیراز داشته باشد.

بیگمان یکی از علتهای بریده‌نشدن پیشرفت زبان و ادب ایرانی پیدایش خط حرفی در ایران بوده است که همهٔ تاریخنویسان بزرگ دورهٔ اسلامی، از جمله مسعودی، حمزهٔ اصفهانی، و ابن‌ندیم، اختراع آن‌را از زردشت دانسته‌اند، وبررسیهای اخیر درستی روایتهای آنان را استوار ساخته است. با «دین‌دبیره» که سرودهای زردشت و بخشهای دیگر اوستا به آن خط نوشته شده، و «گشته دبیره» که نوشته‌های اشکانی و ساسانی و چند نوشتهٔ هخامنشی نیز به آن خط بر سنگها و مهرها و نگینها کنده شده، و «آم دبیره» که نوشته‌های کتابهای پهلوی به آن خط است، و خطهای سغدی و مانوی که پاره‌ای از نوشته‌های دین مهر و مانی به آنهاست، و خط کنونی فارسی که دنبالهٔ دین دبیره و آم دبیره است، پیوند ادبی و فکری امکان‌پذیر گشته است. کمتر مردمی در جهان از این نعمتها برخوردار بوده اند، و این است که با پیشامدهای گوناگون و کوششهائی که بدست گروههای ضد ملی بویژه زندیقها برای برانداختن فرهنگ ایرانی و نابودکردن گذشتهٔ آن انجام گرفته و هنوز میگیرد فرهنگ ایرانی هستی خود را پیوسته نگاه داشته و پیوند خود را با گذشتهٔ ارجمندش نبریده است.

از ویژگیهای زبان فارسی یکی آن است که پایگاههای گوناگون تحول را که هر زبانی برای پرورده‌شدن باید از آنها بگذرد گام به گام و بی شتابزدگی پیموده است. زبان هم مانند هر چیز دیگر، چه مادی چه معنوی، اگر یکشبه ره صدساله به پیماید، ازآن پختگی و ژرفی و استواری و پرورش درونی که برآمدگذشت زمان است بی‌بهره میماند.

این سان، زبانی که اکنون به آن سخن میگوئیم گنج معنوی

بی‌همتائی است که هر چه در ستایش آن بگوئیم گزافگوئی نکرده ایم.



زبان آینه و نمایندهٔ فرهنگ مردمی است که آن را برای بیان کردن فکر خود به کار میبرند. شگفت نیست که تا سه سدهٔ پیش هنوز دامنهٔ زبان فارسی که زبان رهبران دانش جهان در ایران و هند بود بسیار پهناور بود. لیکن از آن زمان که اروپا و سپس امریکا با پیشرفتهای فنی امروزین مرکز شهریگری و فرهنگ کنونی جهان شدند و مردم سرزمین ما از کاروان دانش که هر روز تندتر و تیزتر پیش میرفت پس ماندند زبان آنها نیز ایستاده ماند، و ازسوی دیگر زبانهای اروپائی که نیاز به بیان‌کردن فکرها وچیزهای تازه داشتند روز افزون دامنه‌دارتر شدند و بویژه در پنجاه سال گذشته گسترش شگفت‌آوری یافتند.

هرچند که این پیشرفتهای فنی و علمی بر پایهٔ دانش و فرهنگی استوار شده که سرچشمه‌ها و پرورش بنیادی آن را باید در ایران جست، ولی در این چند سدهٔ اخیر دیگر ایرانیان سهم اثربخشی در این پیشرفتها نداشته اند، و زبان فارسی هم نمایندهٔ وضع همگانی فرهنگ ایران بوده و ایستاده مانده است. اکنون که جنبش تازه‌ای پدید آمده و نیروهای فکری خفتهٔ مردم بیدار شده و در پی رسیدن به کاروان دانش برآمده‌ایم ناگزیر نیاز به گسترش زبان فارسی را همه حس میکنیم و جبران‌کردن پس‌ماندگی آن را برای بیان‌کردن دانشهای امروزین خواهانیم.

از چندی پیش کسانی که بیدار وآگاه بودند کوشش خود را برای پیشبرد زبان فارسی آغاز کردند. چون زمامدار کشور نیز پشتیبان این جنبش بود، بدخواهان که کارهای فرهنگی کشور را در دست داشتند و برای نگاهداشتن پایهٔ خود ناگزیر از پیروی و گوش‌دادن به فرمانهای او بودند، چارهٔ کار را در این جستند که با دردست‌گرفتن فرهنگستان ایران، که به صورت ظاهر برای پیشرفت زبان فارسی ولی در باطن برای کارشکنی بنیادگذاری شده بود، جلوی گسترش زبان را بگیرند. اگر پشتیبانی و

دلبستگی زمامدار کشور نبود و کارگردانان فرهنگستان میتوانستند از انجام‌دادن خواست و فرمان او سر به پیچیند هرگز آن مختصر را هم انجام نمیدادند، چنان که دیدیم همین که او رفت بیشتر فرهنگستانیان از کردهٔ خود توبه‌ها کردند و از کارشکنیها که کرده بودند شادیها نمودند.

پیدا ست که پسماندگی زبان فارسی در هیچ جا به اندازهٔ دانشگاه که باید برای رسیدن به دانشهای امروزین تلاش نماید حس نمیشود، و چندین بار در دانشگاه کوشش شده است که برای رشته‌های گوناگون علمی و فنی واژه‌های شایسته بگزینند، ولی گرفتاری دانشگاه همان است که در فرهنگستان بود، چون در فکر گسترش و پرورش زبان نیستند، و همان کارشکنیها را گستاخانه‌تر دنبال میکنند. همین هفتهٔ گذشته هیئتی به این کار گماشته شد. چون در بارهٔ روش کار سخن به میان آمد و از دهان دبیر این هیئت واژه های پیشوند و پسوند بیرون آمد، پرخاش‌شد که بهتر است همان واژه‌های پرفیکس و سوفیکس را به کار ببریم چون پیشوند و پسوند با معنائی که به آنها چسبانده شده در نوشته‌های کهن به کار نرفته اند. با خود انگار کنید که استادان زبان انگلیسی دویست سال پیش زمانی که میخواستند واژه‌های پرفیکس و سوفیکس را تازه به این معنا به کار ببرند اگر همین روش را پیش گرفته بودند و میگفتند که این واژه‌ها را نمی‌پذیریم زیرا در شکسپیر و میلتن یا در قصه‌های کنتربری به کار نرفته اند امروز زبان انگلیسی در چه حال میبود! در روزگاری که هر سال صدها و بلکه هزارها واژهٔ تازه‌ساز به زبانهای زندهٔ جهان افزوده میشود این طرز فکر وامانده و بدبختی‌بار چه اندازه هم خنده‌دار و هم گریه‌دار است.

بدبختانه این طرز فکر در میان مدعیان ادب رواج دارد. حرفی نیست که این مدعیان به حال خود بمانند و آزادانه فکر و ذوق خود را دنبال کنند، ولی آنها دست بردار نیستند و از هرراهی میکوشند که در راه پیشرفت و گسترش زبان فارسی کارشکنی کنند. نمی‌دانیم این مدعیان

که هر روز زیر روبند دلسوزی و غصه‌خوری برای زبان شیرین فارسی در خفه‌کردن آن پافشاری میکنند از کجا داور زبان فارسی شده اند.

در همین هیئت واژه‌گزینان، پرخاش‌کننده افسوس میخورد که فرهنگستان چه بسا واژه‌های نادرست دیگر، از جمله واژه‌های ساختگی دساتیری را مانند تیمسار بر سرزبانها انداخته است.

تا کی باید به این مدعیان یادآور شد که نه تنها واژهٔ تیمسار و واژه‌های دیگر دساتیر، بلکه هر واژهٔ دیگری که در زبان فارسی یا در هر زبان دیگر که در گذشته به کار رفته یا اکنون به کار میرود ساخته و برساختهٔ گویندگان و نویسندگان آن زبانها ست؟ هیچ‌واژه‌ای در هیچ زبانی از آسمان پائین نیفتاده است. میان واژه‌های فارسی، چه آنهائی که در دورهٔ باستانی ساخته شده و به ارث به فارسی کنونی رسیده اند، چه واژه هائی که ساختهٔ فردوسی، یا زائیدهٔ فکر ناصرخسرو، یا «برساخته» نویسندهٔ دساتیر باشند، هیچ فرقی نیست، و درستی آنها تنها وتنها بسته به این است که ساختمان این واژه‌ها با مایهٔ زبان و از روی اصلهائی که در زبان فارسی جاری است انجام گرفته باشد.

اکنون که سخن از دساتیر به میان آمد، چون پرخاشی‌که به «واژه‌های دساتیری» میشود نمونه‌ای از این داوریهای گمراه‌کننده است، و بیشتر خوانندگان هرگز دساتیر را ندیده اند و شاید دسترسی به آن هم نداشته باشند، جا دارد اشارهٔ کوتاهی به آن بکنیم. در دساتیر به دو زبان برمیخوریم: یکی «زبان اصلی» آن که زبان رازآمیزی است و واژه های آن‌را هرگز کسی در زبان فارسی به‌کار نبرده وهیچ‌کس درفکرآن نیست‌که آنها را در آینده به زبان فارسی در آورد؛ و دیگری زبان فارسی سره است که برای گزارش آن زبان رازآمیز به‌کار رفته و واژه‌های آن با ریشه‌ها و پیشوندها و پسوندهای ایرانی و بر اصلهای جاری واژه‌سازی فارسی ساخته شده اند. برای آشناکردن خوانندگان با فارسی دساتیر نمونهٔ کوتاهی ازآن درپیوستی به‌این‌گفتار آورده شده، و همچنین واژهٔ

تیمسار که دستاویزی برای پرخاشگران شده برای نمونه در همان پیوست بررسی شده است.

***

آنها که می‌کوشند پاسخ همهٔ نیازمندیهای کنونی و آیندهٔ زبان فارسی را در نوشته‌های کهن زبان بیابند ازگسترش شگفت‌آور زبانهای زنده‌که در پی پیشرفتهای علمی و فنی امروزین پدید آمده آگاه نیستند، و آنها که از ساختن واژه‌های نو و بکارانداختن سرمایه‌های خفته و دست‌نخوردهٔ زبان هراس دارند از الفبای پرورش وگسترش زبان بیخبر اند، یا ازروی بدخواهی به بهانه‌های گوناگون میکوشند راه پیشرفت آن را به‌بندند.

بیگمان بررسی نوشته‌های کهن فارسی و بیرون‌کشیدن مایه‌ای‌که ممکن است در آنها نهفته مانده باشد سودمند است، خواه این مایه از واژه‌های ساخته و پرداخته باشد و خواه نمونه‌های تازه‌ای برای ساختن واژه‌های نو به دست ما بدهد. ولی بزرگترین سودی‌که از آنها خواهیم برد این است که به یاری این نوشته‌ها معنای دقیق واژه‌های هم‌معنا و نزدیك‌معنا را باز شناسیم و هریك را در جای خود به‌کار بریم و بکوشیم در نوشته‌های علمی از تاریکی و گنگی بپرهیزیم و معنای دقیق را فدای سخن‌پردازی نکنیم.

اکنون برگردیم و با نگاهی به‌گذشتهٔ زبان خود به‌بینیم واژه‌سازی در زبان فارسی بر چه بنیادی‌گذاشته شده وزمینه برای ساختن واژه‌های نو در آینده چیست. ولی پیش از آن نکته‌ای را یادآور شویم که‌گاهی‌گفته میشود ساختن واژه‌های نو را باید به دست تودهٔ مردم رها کرد و آنگاه ذوق جمعی گویندگان زبان در درستی یا نادرستی و زیبائی یا سنگینی آن واژه‌ها داوری خواهدکرد و آنها را یا خواهد پذیرفت یا بدور خواهد انداخت. خواهیم دیدکه این اصل با در نظر گرفتن توانائی شگرفی که در

زبان سادهٔ فارسی برای واژه سازی هست که حتی مردم بیسواد هم میتوانند واژه‌های تازهٔ درست با دانسته‌های خود بسازند تا اندازه‌ای پذیرفتنی است و همین‌کار هر روز میان فارسی‌زبانان انجام میگیرد. ولی کاستی زبان‌کنونی فارسی در واژه‌های عادی که روزانه میان مردم به‌کار میرود یا در واژه های ادبی نیست تا ساختن آنها را به تودهٔ مردم یا به سرایندگان و داستان نویسان واگذاریم. درد فارسی‌نداشتن واژه‌های‌علمی و فنی امروزین است ، وازمیان برداشتن این‌کاستی تنها از دست‌کسانی ساخته است که با اصلهای علمی واژه‌سازی آشنا باشند، مایه‌های زبان را بدانند، و از طرز بکاررفتن و بکارانداختن آنها آگاه باشند.

چگونگی پدیدآمدن ریشه‌های بنیادی زبان هنوز برای زبانشناسان روشن نیست ، هر چند کلیدهائی برای گشودن این راز به دست آمده است. ولی چگونگی ساختمان واژه در زبان فارسی، مانند همهٔ زبانهای آریائی، بسیار ساده است. هستهٔ هرواژه ریشهٔ آن است .گاهی خود ریشهٔ ساده به تنهائی به‌کار میرود، چنان‌که در امر میگوئیم گو، کن، رو، بر ، خور. این‌گونه واژه‌های ساده را به معنای اسمی هم به‌کار میبریم چون خور، خواب، کش، تاب.

برای‌گسترش معنا و ساختن واژه‌های نو به این ریشه‌های ساده پیشوندها یا پسوندهائی افزوده میشود. بسیاری از پیشوندها و پسوندها که در دورهٔ باستانی زبان ما «زنده» و معنادار بوده اند چنان به ریشهٔ واژه‌ها چسبیده و یکی شده اند که گویندگان زبان کنونی فارسی‌که آنها را به ارث دریافت کرده اند دیگر آنها را جدا از ریشه باز نمی‌شناسند.

از این جمله‌اند پیشوند های پی، پژ، پذ، پش، پا (پیمان ، پژمرده، پذیره، پشیمان، پاسخ)؛ آ (آمدن، آوردن، آراستن)؛ ن (نهادن، نمودن، نشستن، نوشتن، نوردیدن)؛ گ (گداختن، گذشتن، گزیدن، گماشتن،گمان، گناه)؛ فر (فرمان، فرجام، فرهنگ)؛ اف (افگنده، افروخته، افسرده)؛ ز (زدودن)؛ اس (استان)؛ و پسوندهای م (چشم، نام، دام، تخم، چرم)؛ ك

یك)؛ گ (مرگ)؛ ت (دست)؛ د (خرد، نژاد، باد، داد، زود، شاد)؛ تر (اشتر)، شت (زردشت) ، «هر» و «ر» (شهر و پور) ؛ ن (فرمان ، پیمان ، انجمن، میهن، روشن) ؛ از (نماز) ؛ ه (سپاه، شاه، گاه) .

فارسی‌زبانان امروز همهٔ این واژه‌ها را ساده می‌شناسند، و تنها کسانی‌که باگذشتهٔ زبان فارسی و زبانشناسی همگانی آشنا باشند میتوانند ریشهٔ بنیادی را از پیشوندها و پسوندها جداکنند .

پاره‌ای دیگر از این «وندها»، هر چند هرگز جدا در زبان به‌کار نمیروند، گویندگان زبان آنها را از ریشه جدا می‌شناسند وکار آنها را در زبان میدانند، زیرا این گونه وندها در زبان فارسی «زنده» و «کاری» هستند، مانند پیشوندهای نا (نافرمان، ناسپاس، ناتوان، نابینا، ناکس، ناگاه)؛ دش و دژ (دشنام، دشمن، دشوار، دژ خیم، دژ آگاه) ؛ پاد (پادشاه، پادزهر)؛ و پسوندهای ه (رنده، گیره، ماله، تابه)؛ ته و ده (بسته، خورده)؛ تار و دار (رفتار،کشتار، فریفتار، خریدار، دیدار، دادار)؛ تن و دن (گفتن، کردن)؛ مان (ساختمان، کشتمان، زایمان، درمان، ریسمان)؛ ا (دانا، گویا، خوانا، روا، سزا)؛ ان (روان،گویان)؛ نده(شنونده، بیننده)؛ ه (دوده،چشمه، لبه، دسته، پایه)؛ ك (چشمك، دستك، موشك)؛ ها (اسبها، میزها)؛ ان (مردان، ابروان)؛ م (چهارم، پنچم، دوازدهم)؛ ی (سنگی، آهنی، زبانی، یا در دستی، گوشی، روزی)؛ ی (مردی، خشکی، سفیدی)؛ ین (چوبین، نمکین، امروزین، یا در مهین، کهین)؛ تر (بهتر، تندتر، مهتر)؛ ست و شت (مهست، نخست، بهشت) ؛ مند (خردمند، فرمند)؛ انه (مردانه، شاهانه)؛ ال (چنگال ، گودال) .

گاهی ریشهٔ سادهٔ زمانواژه (فعل) به صورت پسوندی در آمده است، مانند«گر» یا«گار» (از ریشهٔ کردن و به معنای کننده) در دادگر، زرگر، رفتگر، ستمگار، آموزگار، پروردگار، کردگار؛ «ور» یا «وار» (از ریشهٔ بردن و به معنای برنده) در رنجور، مزدور، گنجور، گوشوار، سوار (= اسب‌بر) ، رهوار .

و گروه پر شماری از پیشوند های زنده و کاری فارسی نیز همچو پیشواژه (حرف اضافه) یا قید و گاهی صفت (گونواژه) و حتی اسم (ناමواژه) به‌کار میروند، از جمله بر (برداشت، برخورد)؛ در (درآمد، درگیر)؛ باز (بازگو، بازخواست)؛ وا (وادار، وامانده)؛ پیش (پیشرفت، پیشخور)؛ پس (پس‌انداز، پس‌مانده)؛ ب (بخرد، بستوه)؛ بی (بیکران، بیریخت)؛ ب (بگو، بخور)؛ پر (پرخور، پرپشت)؛ هم (همراه، همنشین)؛ هر (هرجائی، هرروزه).

همراه با این طرز واژه‌سازی به میانجی پیشوندها و پسوندها و چسبانیدن آنها به ریشه‌های بنیادی، راه دیگری نیزبرای ساختن واژه‌های تازه داریم، و آن سرهم‌کردن واژه‌های ساخته است که باهم یك واژهٔ نو با یك معنای تازه میسازند. در زبان فارسی این کار با آسانی و روانی بیمانندی انجام میگیرد. نمونه‌ای از این توانائی زبان فارسی را میتوانیم در زیر در واژه‌هائی‌که با واژهٔ «سر» درست شده اند به‌بینیم.

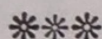
سراسیمه	سراغاز	سراغج	سراغوش	سراگون
سرامد	سراهنگ	سرآب	سرافسار	سرافکنده
سرانجام	سرانداز	سربار	سرباز (سپاهی)	سرباز (دربرابر بسته)
سربالا	سربرغ	سربرهنه	سربریده	سربسته
سربلند	سربند	سربهر	سربیله	سرپا
سرپائی	سرپائین	سرپرست	سرپنجه	سرپوش
سرپوشنه	سرپوشه	سرپیچ	سرپیچی	سرتیپ
سرتیر	سرتیز	سرجنگ	سرجوخه	سرجوش
سرچشمه	سرچکاد	سرچنگ	سرخانه	سرخر
سردوشی	سرخور	سرخورده	سرخوش	سردار
سرخود	سردره	سردست	سردسته	سردستی
سردرد	سرراست	سررشته	سررشته‌داری	سرراهی
سرزده	سرزلف	سرزمین	سرزنش	سرسبز
سرسبك	سرستون	سرسخت	سرسری	سرسفید

سرسنگین سرسیاه سرشاخ (کشتی) سرشاخ سرشاخه
سرشار سرشکسته سرشمار سرشماری سرشیر
سرغوغا سرفراز سرفرمانده سرقفلی سرکار
سرکش سرکشی سرکلانتر سرکوب سرکوفت
سرکوفته سرگذشت سرگران سرگردا سرگردان
سرگرفته سرگرم سرگره سرگروهبان سرگزیت
سرگزین سرگشاده سرگشته سرگله سرگیجه
سرلاد سرلشکر سرمایه سرمست سرنامه
سرنشین سرنگون سرنوشت سرنیزه سرور
سرهنگ سرهم سرانه سرک سردرگم
سر به نیست سردبیر سردمدار سرسام
سراپا سرازیر سراسر سراشیب
سربراه سربزیر سربسر سربهوا
سرتاپا سرتاته سرتاسر
سروپا سروتن سرودست سروسامان سروکار
بادبسر باددرسر بادسر بدسر برهنه‌سر
بریده‌سر پوشیده‌سر پیرانه‌سر تنگ‌سر جوانسر
چهارسر خاک‌بسر خاک‌سر خودسر دردسر
دوسر دوسره دیوسر سبک‌سر سخت‌سر
سفیدسر سنگین‌سر شکسته‌سر شوریده‌سر گاوسر
گرانسر گشاده‌سر یکسر یکسره
توسری روسری
سرآمدن سرازپانشناختن سرباز زدن سربرآوردن
سربسرگذاشتن سرخوردن سردادن سردرآوردن
سررسیدن سررفتن سرسپردن سرکشیدن
ازسرگرفتن دست بسرکردن بسردرآمدن

در برابر این واژه‌ها در هر زبان دیگر باید واژهٔ‌های جداگانه‌ای بیابیم، وبیشتر این‌سرمایهٔ بزرگ ودامنه‌دار فارسی هرگز درواژه‌نامه‌های زبان به‌شمار نیامده است.

پس دیدیم که برای واژه سازی در زبان فارسی یا پیشوند و پسوند را با ریشه سرهم میکنیم، یا واژه‌های ساخته را سرهم میکنیم، و از این رو ست که زبان فارسی را مانند زبانهای دیگر آریائی زبان «سرهم کرده» (ترکیب‌شده) می‌نامیم. «هم» درزبان سنسکریت‌میشود «سم، سمس، سن» و «کرده» میشود «کریته». «سنسکریت» برابراست با فارسی «همکرد» و معنای آن زبان «ترکیبی» است.

همکردی پایهٔ واژه‌سازی در همهٔ زبانهای آریائی است، ولی در توانائی سرهم‌کردن واژه‌های ساخته، زبان فارسی در میان زبانهای زندهٔ آریائی بی همتاست. برای آن که خواننده با نوعهای گوناگون این طرز واژه‌سازی آشنائی بیشتری پیدا کند از همکار گرامی آقای دکتر جمال رضائی که پایان‌نامهٔ خود را در بارهٔ واژه‌های همکرد در زبان فارسی نوشته‌اند خواهش کردم خلاصهٔ آن را به‌صورت نمونه فراهم کنند، واین خلاصه جداگانه در پیوستی در پایان این گفتار داده شده است.



اکنون به‌بینیم این همه واژه در زبان فارسی (یا در زبانهای دیگر که هر روز واژه‌های تازهٔ علمی میسازند) چگونه ساخته شده و میشوند. یك نگاه ساده به ما نشان میدهد که همهٔ آنها از روی قیاس ساخته شده اند، و اصل «سماع» به معنائی که امروزه از آن فهمیده میشود باید کنار گذاشته شود. بیگمان ریشه‌های بنیادی هر زبان و پیشوند ها و پسوندها و طرز سرهم‌کردن آنها هر کدام نخستین بار از کسی «شنیده» شده ؛ پس همهٔ آنها «شنیداری» (سماعی) هستند. ولی پس از آن که مایه‌های زبان به‌کار افتاد و نمونه‌های واژه‌سازی یك‌به‌یك شنیده و سپس میان گویندگان زبان پذیرفته شد و رواج گرفت ، آنگاه ازروی سنجش با الگوهای پذیرفته ، گویندگان ونویسندگان آن زبان بسته به نیازی که برای بیان‌کردن فکرها و چیزهای تازه پیدا میشود واژه‌های نو میسازند و زبان روزبروز دامنه‌دارتر میشود، وبرپایهٔ سنجش واژه‌های زبان «سنجیداری»

(قیاسی) میشوند. اگر در زبان تنها اصل شنیدن در کار میبود پیداست که زبان هرگز گسترش و پرورش نمی‌یافت.

افسانهٔ «سماع» بیشتر از راه عربی به فارسی راه یافته است. تازه در زبان عربی هم بردن ماده‌ها به بابها و صیغه‌ها و درآوردن آنها به قالبهای گوناگون خود «قیاسی» است. در فارسی سرهم کردن جزء های یك واژه از روی سنجش باواژه‌های ساختهٔ همکرد انجام میگیرد ؛ درعربی ماده‌های زبان در قالبهای آماده ریخته میشود. اصل سماع در عربی بیشتر از اینجا پدید آمده که عربی ریشه‌های یکجور ایرانی را که در زبان اصلی دارای معناهای گوناگون هستند گرفته و برای آن که معناهای اصلی آنها در عربی نیز از هم جدا و بازشناخته بمانند آنها را در همهٔ قالبها در نیاورده بلکه هرکدام را در چند یا یك قالب ویژه ریخته و آن‌چه را که این سان پذیرفته وازپیشینیان دریافت داشته سماعی نامیده، واین‌طورناچار راه پیروی آزادانه از اصل قیاس را بسته است. (گفتگوی بیش از این در این باره در اینجا نمی‌گنجد. برای شرح بیشتر و بررسی نمونه‌ها خواننده میتواند به پیوست ۳ دربارهٔ ساختمان واژه در عربی در پایان این گفتار نگاه کند.)

با این افسانهٔ گمراه کنندهٔ سماع میخواهند دست‌وپای زبان ما را به بندند . اکنون برای نمونه جدول کوچکی ازچند صورت از چند ریشهٔ فارسی درست کنیم و به‌بینیم در همین چند واژه چه سرمایه‌ای را از زبان فارسی حبس کرده‌ایم. (نگاه کنید به جدول روبرو .)

صورتهائی را که به‌کار نمی‌بریم میان دوابرو گذاشته ایم. از هفتاد صورتی که در این جدول داریم (هفت‌صورت از ده ریشه) می‌بینیم که چهل و پنج صورت را به‌کار نمی‌بریم درحالی که به همهٔ آنها نیازمندیم . اکنون به آن بیفزائید صدها واژهٔ همکرد را که با آنها نساخته ایم و هزارها واژهٔ دیگررا که میتوانیم تنها ازاین چند ریشه باگذاشتن پیشوند ها و پسوندهای گوناگون دیگر وازنو همکرد نمودن آنها با یکدیگر بسازیم ، و آنوقت چشم ما به امکانات بی‌پایان این زبان و کوتاهی خودمان باز میشود.

***

خوردن	خور	خوره	خورد	خوراك	خورند	خوردار	(خورمان یا خوردمان)
پوشیدن	پوش	پوشه	(پوشید)	پوشاك	(پوشند)	(پوشیدار)	(پوشمان)
تابیدن	تاب	تابه	تافت	(تاباك)	(تابند)	(تابیدار)	(تابمان یا تافتمان)
ساختن	(ساز)	(سازه)	ساخت	(سازاك)	(سازند)	(ساختار)	ساختمان
کردن	(کن)	(کنه)	(کرد)	(کناك)	(کنند)	کردار	(کردمان)
نوشتن	(نویس)	(نویسه)	نوشت	(نویساك)	(نویسند)	(نوشتار)	(نوشتمان)
ریسیدن	(ریس)	(ریسه)	(رشت)	(ریساك)	(ریسند)	(رشتار)	(ریسمان)
سنجیدن	سنج	سنجه	(سنجید)	(سنجاك)	(سنجند)	(سنجیدار)	(سنجمان)
پروردن	(پرور)	پروره	(پرورد)	(پروراك)	(پرورند)	(پروردار)	(پروردمان)
رفتن	رو	(روه)	رفت	رواق / رواج / روا	روند	رفتار	(رفتمان)

(شاید دو سه تا از صورتهائی که در میان دو ابرو گذاشته‌ایم به کار رفته باشد و به آن برنخورده‌ایم ، و چند تا نیز در واژه های همکرد به کار رفته ولی جداگانه به کار نرفته‌اند .)

در این گفتار کوتاه فرصت نیست در بارهٔ روشهای دیگر واژه‌سازی و گسترش زبان (مانند بکاربردن صورتهای گوناگون یك واژه برای معناهای گوناگون، همچو «وزیر» و «گزیر»، یا «بنیاد» و «بنداد» و «بنلاد»، یا بکار بردن واژه‌ها به معناهای تازه چنان که با واژه‌های ارز، پروانه، پرونده، و دبیر کرده ایم، و همهٔ این روشها در زبانهای دیگر نیز جاری است) به‌گفتگو بپردازیم.

با این همه مایه که در زبان خود داریم، که با پاره‌کردن زنجیر افسانهٔ سماع میتوانیم صدها هزار واژه به آن بیفزائیم، باز خواهیم دیدکه گاهی در برابر زبانهای دیگر در می‌مانیم. به‌بینیم در زبانهای دیگر چه کرده اند و چرا ما در می‌مانیم.

برای نمونه زبان انگلیسی را بگیریم که سرمایهٔ خود آن زبان از ریشه و پیشوند و پسوند و توانائی ساختن واژه‌های همکرد ده‌یك زبان فارسی هم نیست. زبان انگلیسی کاری که ما در زبان خود میتوانیم بکنیم با کمك و بعاریه‌گرفتن ریشه‌ها و وندها و واژه‌های ساختهٔ زبانهای مردهٔ لاتین ویونانی انجام میدهد. آن چه انگلیسی باگرفتن وام وعاریه از زبانهای مردهٔ بیگانه میکند خیلی بیش از آن ما میتوانیم با زنده‌کردن و بکارانداختن چند ریشه و پیشوند زبان باستانی خودمان انجام بدهیم.

برای نمونه واژهٔ forma لاتین را بگیریم که با آن در انگلیسی بیش از پنجاه واژه ساخته اند یا از فرانسه گرفته اند. در لاتین forma به معنای «برش» است. بریدن در فارسی اکنون بیشتر به معنای cut انگلیسی به‌کار میرود و نباید آن را با معناهای form و واژه‌های ساخته‌شده از آن گرانبار بکنیم. در زبان باستانی خود ریشهٔ دیگری داریم «تش» که به معنای to form و to fashion آمده و در زبان پهلوی به صورت «تاشیتن» که در فارسی میشود «تاشیدن» به کار رفته است. با زنده‌کردن این ریشه واژه‌های زیر را میتوانیم دربرابر واژه‌های انگلیسی بسازیم:

تاش	form	تاشیدن	to form
تاشین	formal	همتاشیدن	to conform
تاشینگر	formalist	دشتاشیدن	to deform
تاشینگری	formalism	بازتاشیدن	to reform
تاشك	formula	و با زنده کردن پیشوند «ترا»	
یکتاش	uniform	تراتاشیدن	to transform

و ده‌ها اسم و صفت و قید که از این ریشه ساخته میشود.

نمونهٔ دیگری را بگیریم. در زبان انگلیسی (و همچنین در زبانهای دیگر اروپائی) نیازمندی به یك نوع معنای تازه آنها را به زنده‌کردن و بکاربردن پسوند یونانی izein - کشانید، و با این پسوند (در انگلیسی ize - و ized -) اکنون صدها وبلکه هزارها واژه جای خود را در این زبانها باز کرده اند. این پسوند در آخر اسم و صفت در می‌آید. در زبان فارسی درگذشته این‌کار را کرده‌ایم و از جنگ، نام، فهم یا چرب، جنگیدن، نامیدن، فهمیدن و چربیدن ساخته ایم، و اکنون میتوانیم دربرابر آن پسوند یونانی پسوند «ستن» و «سته» را به سادگی به‌کار بیندازیم، و با یك جهش صدها واژه که به هر یك از آنها نیازمندیم به زبان فارسی درآوریم . اینك چند نمونه :

بلور	crystal	ویژه	special
بلورستن	crystallize	ویژستن	specialize
بلورسته	crystallized	ویژسته	specialized
نماد	symbol	خواباننده	hypnotic
نمادستن	symbolize	خوابانستن	hypnotize
نمادسته	symbolized	خوابانسته	hypnotized

بودن صورتهای دانستن، مانستن، شایستن و مانند اینها آسیبی به این دستگاه نمی‌زند، چنان‌که devise و arise در انگلیسی آسیبی نرسانده است .

پیداست هرجا که بتوانیم در برابر این گونه واژه ها صورتهای دیگر و بهتری در فارسی به‌کار ببریم ناگزیر نخواهیم بود که «ستن» و «سته» را بگذاریم، و همچنین گاهی خواهیم دید که پسوندهای ستن و

سته را بخوبی میتوانیم در برابر پسوندهای دیگر زبانهای اروپائی به کار ببریم. در عین حال در فارسی دست ما همیشه باز است که واژه‌هـای «سته»ـ دار را همیشه با فعلهای کردن و ساختن و شدن و نمودن صرف کنیم و بگوئیم «بلورسته کردن» یا «بلورسته شدن» و جز آن.

***

بیگمان نخستین بار که بخواهیم این واژه‌های تازه‌ساز را به کار ببریم به گوشمان سنگین و ناگوار خواهد آمد. گوش باید به واژه‌ها آمخته شود، و پس از آن که آمخته شد این واژه‌ها همان روانی واژه‌هائی راکه از بچگی به آنها آشنا شده ایم پیدا میکنند. بیست سال پیش که میخواستیم «ستاد ارتش» بگوئیم دشوار بود، ولی اکنون در سراسر ایران تنها یکی دو نفر پیدا میشوند که روی این را دارند که «ارکان حرب» بگویند ، یا بجای «شهرداری» «بلدیه» بگویند.

گاهی برخی گمان میکنند در واژه‌های بیگانه یك معنای سحر آمیزی نهفته است که در واژه‌های فارسی نیست. این نیز از آمختگی و آشنائی با واژه‌های بیگانه سرچشمه میگیرد، بویژه آن که واژه‌های بیگانه همیشه تاریکتر و کشدارتر نمود میکنند . مثلا در روزنامه‌ها می‌بینیم که پیوسته «کوئوپراتیو» یا «شرکت تعاونی» به‌کار میرود، آن هم بیشتر بـرای روستائیان که بیگمان چیزی از آن سر در نمی‌آورند. این دستگاهها «سازمانهای همکاری» هستند. در زبانهای اروپائی «سازمان» را انداخته و تنها واژهٔ «همکاری» را به کار میبرند. اگر ما هم در فارسی بگوئیم «همکاری»، هم واژهٔ کوتاه و آسانی را به کار برده ایم ، هم معنای آن برای فارسی‌زبانان روشن است. انداختن واژهٔ سازمان هم از آن چیز تازه‌ای نیست، چنان که در گفتگوی روزانه نمی‌گوئیم «برویم وزارت دادگستری»، بلکه میگوئیم «برویم دادگستری» و معنای آن روشن است. اگر چند بار بگوئیم یا بشنویم که «برویم همکاری فلان‌کس را به‌بینیم» به آن آمخته میشویم.

یا به نظر برخی گران می‌آید که بجای «اتومبیل» «خودرو» بگویند

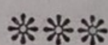
در حالی‌که واژهٔ «خودنویس» را به آسانی به کار میبرند، یا بجای «تلفن» «دورگو» بگویند در حالی‌که بکاربردن واژهٔ «بلندگو» که همان طور ساخته شده یا «دوربین» برای آنها سنگین‌نیست. افسانهٔ «بین‌المللی» بودن‌اینگونه واژه‌ها نیز زبانزد بیخبران است. به آلمانی تلفن را Fernsprecher میگویند که همان «دورگو» است، و به فنلاندی آن را puhelin می‌نامند.

یادیگری می‌پنداردکه«تراژدی» واژه‌ای آسمانی وافسون آمیزاست و تنها ذوق یونانی میتوانسته چنین چیزی و چنین واژه‌ای پرمعنا و زیبا برای آن بسازد. تراژدی به یونانی به معنای «آواز بز» است، و نوشته اند که علت نامیدن آن به آواز بز این بوده که یا بازیگر هنگام نمایش روبند بز به چهرهٔ خود میگذاشته، یا به بازیگر برنده یك بز پیشکش میشده است! حال اگر نوشته و نمایشنامهٔ تراژدی را «سوگنامه» یا «سوگچامه» بگوئیم و نمایش آن را «سوگستان» بخوانیم (چنان که «خندستان» هم در فارسی به معنای «کمدی» به کار رفته) آیا از معنا یا زیبائی واژه چیزی‌گم میکنیم؟

باز میگوئیم که زبان برای بیان‌کردن فکر و فهماندن آن به شنونده است. این میانجی هر چه آسانتر و روانتر و شسته رفته‌تر و ساده‌تر و زودفهم‌تر باشد پیشرفته‌تر و زیباتر و پرورده‌تر و در پیشبرد فرهنگ گویندگان آن اثربخش‌تر خواهد بود، و آموختن و فراگرفتن آن آسانتر و زودتر انجام خواهد گرفت. این است هدفی که از این گفتگو و پیشنهاد داریم و نه آن طور که برخی گمان میکنند مثلا دشمنی با زبان و واژه‌های عربی در کار است.

گذشته از این که ریشه‌های زبان عربی را گرفته از زبانهای ایرانی میدانیم و بنا براین آنها را از فارسی جدا نمی‌شناسیم، نمی‌گوئیم که باید مثلا واژه‌های هوا، وقت، وصل، فصل، مرکز، عطر، عشق، نقش، یا سحر را ناگهان از فارسی بیرون بریزیم. این واژه‌ها که همه ریشهٔ ایرانی دارند و کم وبیش صورت ایرانی خود را نگاه داشته اند آسیبی به یکدست‌بودن زبان فارسی نمی‌زنند. ولی واژه‌های تهویه، موقت، متصل، منفصل، متمرکز، معطر، معشوقه، منقوش، یامسحورکه فراورده‌های دستگاه صرف

عربی هستند و با ساختمان واژه‌های فارسی هم‌آهنگ و سازگار نیستند نباید باری بر دوش زبان سادهٔ فارسی بشوند و وقتی را که دانش‌آموزان فارسی‌زبان باید برای فراگرفتن دانش و فن به کار ببرند بیهوده در سر یادگرفتن دستور زبان عربی تباه‌کنند. آموختن زبان عربی هم مانند هرزبان بیگانهٔ دیگر سودهائی در بر دارد، بویژه چون زبان عربی خود ساخته و پرداخته بدست ایرانیان و در سرزمین ایران است و نوشته های گرانبهائی بـه آن زبان باز مانده کـه سرچشمهٔ آگاهی بسیار دربارهٔ تاریخ و فرهنگ باستانی ایران است ، و برای بررسی دین و فرهنگ ایرانی ناگزیـر از دانستن آن هستیم ، و چـه بسا واژه هـای ایرانـی که در آن دست نخورده‌تر مانده و به دست ما رسیده است ؛ و نیز ، همچو زبان زندهٔ همسایگان ما ، باید کسانی را داشته باشیم که آن را خوب بفهمند و به آن سخن بگویند. پس بر دستگاههای فرهنگی ما بایسته است برای آموختن آن به کسانی که میخواهند در این رشته‌ها کار کنند کوشاتر باشند، و برای رسیدن به این هدف باید آموختن آن را بر بنیاد هـای آزمودهٔ امروزین استوار سازند تا دانشجو و پژوهنده بتوانند به آسانی از نوشته های عربی بهره بگیرند نه آن‌که صیغهٔ «اشترتن» بسازند .

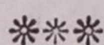


زبان فارسی با گذشت زمان تراشیده و صیقلی شده ، نرین و مادین و دستور های پیچ در پیچ و بند های دیگری را که بیشتر زبانهای جهان در آنها گرفتارند دور ریخته ، و به اندازه‌ای ساختمان واژه ها و جمله بندی آن ساده و روان شده که حتی گویندهٔ عامی و بیسواد در این زبان هزاران واژه را خود بخود یاد گرفته و میداند و نادرست سخن نمیگوید . پس چه میشود که دانشجویان پس از سالها درس خواندن‌هنوز نادرست مینویسند ، و استادان زبان همیشه از «بیسوادی» دانشجویان گله دارند ؟ آیا درد در این نیست که زبانی را که میخواهند به شاگردان بیاموزند زبان مسخ شده‌ای‌ست که فراگرفتن آن دشوار و کوششی که برای آموختن آن میشود بیهوده است ؟

یا کج پنداری آنهائی را در نظر بگیرید که «سواد» را در «املاء درست» میدانند ! گفتگو دربارهٔ خط از گنجایش این گفتار بیرون است ،

ولی آیا به هر حال نمیتوانیم از شر سه جور «س» و چهار جور «ز» و دو جور «ه» رهائی یابیم و از هرکدام یکی را بگزینیم ؟ چرا دانش آموز باید با رنج فرا بگیرد که حوض را باید با «ح» و «ض» نوشت ؟ اگر آن‌را «هوز» بنویسد چه گناهی دارد ؟ مگر وقتی به یك آدم بیسواد میگوئیم «حوض پر شد» او میداند که حوض با ح حطی و ضاد است ، یا درمعنای آن شك میکند ؟

گناه نه از دشواری و پیچیدگی زبان فارسی و نه از کوتاهی آموزندگان آن است . گناه از این گونه فکر های پوسیده و وامانده است که بدبختانه در دستگاههای فرهنگی ما فرمانروائی دارند و حتی در رادیو هم می‌خواهند بزور «ارجمند» را با جیم ساکن یا «نشاط» را با زبر روی نون بار شنوندگان کنند .



با آن که زبان فارسی را از پرورده ترین و پر مایه ترین زبانهای جهان میدانیم یادآور شده‌ایم که زبان ما هنوز برای بیان کردن فکر ، بویژه آن چه با دانش و فن امروزین بستگی و سر و کار دارد ، بسنده نیست . زمانی که با سرمایهٔ زبان خود و با روشهای درست بکار انداختن آن سرمایه خوب آشنا شویم ، و دریابیم که کار زبان چیست و چگونه ساخته شده و چگونه گسترش و پرورش یافته است ، برای ما آسان خواهد شد که زبان پر مایه و زیبای خود را یکدست‌تر و رساتر و زیباتر و نیرومندتر و پرداخته‌تر بسازیم .

پیوست ۱

خط فارسی دنبالهٔ «دین دبیره» و «ام دبیره» است

برای نمونه پنج واژهٔ ابریشم ، بند ، رفیق ، سلم ، ورق را به دین دبیره و آم دبیره و خط‌کنونی فارسی مینویسیم . (برای آگاهی بیشتر دربارهٔ خطهای باستانی ایران و تاریخ خط خواننده میتواند به نوشته‌های ذ. بهروز «دبیره» و «خط و فرهنگ» نگاه کند.)

دین دبیره	[illegible]	[illegible]
آم دبیره	[illegible]	[illegible]
خط فارسی	ابریشم	رفیق:

دین دبیره	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آم دبیره	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خط فارسی	سلم	ورق:	بند

پیوست ۲

نمونهٔ نوشتهٔ دساتیر و واژهٔ تیمسار

نامهٔ شت ساسان پنجم

پناهیم به یزدان از منش و خوی بد و زشت‌گمراه کنند ه ، به راه ناخوب برنده ، رنج دهنده ، آزار رساننده .

به نام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر مهربان دادگر .

به نام یزدان .

ای ساسان پنجم ، اکنون تو را به پیغمبری گزیدم ، و تو دوست منی ، و راه راست مپوشان، و راه راست راه بزرگ آباد است . آئین او را فیروز . هیچ کس نباشد که مرا جوید و نیابد ، و هیچ کس نیست که مرا هست نداند و نیست شمارد . همه دانند مرا به مایهٔ دریافت خود. چیزی میگویند و چیزی پیش گرفته‌اند ، و راست و درست آن را دانند که خود دارند ، و این ناراستی از دو چیز است : یکی نادانی ، و دیگر دوستی آب (= آبرو) . اکنون راه راست تو مردمان را بنمای .

می پرماید ، ای ساسان پنجم ، هیچ کس نیست که مرا نخواهد و نجوید و با خواهش خویش نیابد . سراسر میجویند و به مایهٔ دریافت خود می یابند ، و هیچ گروهی نیستند که گویند مرا نیست . هر چه میگویند آن‌را درست وراست دانند، جز آن‌که ایشان درست نه پندارند، و شوهٔ این دو چیز است : یکی نخست نادانی که از بیخردی آن چه نشاید درست شمارند ؛ دوم از آز که خواهند مردم را به خود گردانند و بزرگی و پیشوائی دوست دارند و سزاواری آن فره در گهر ایشان نیست .

***

این بود نمونه‌ای از دساتیر که این همه بر سر آن هیاهومیکنند !

واینك به گفتگو دربارهٔ واژهٔ «تیمسار» که نمونه‌ای از «واژه های برساختهٔ دساتیری» است می پردازیم .

در زبانهای آریائی عنوان بزرگداشت بیشتر به معنای «خداوند و بزرگ و مهتر خانه» یا «خداوند مهمان ، میزبان» بوده است . برای خداوند و بزرگ و مهتر واژهٔ «پت» را به کار میبرده‌اند که در فارسی میشود «بد» چنان که در «سپهبد» یا «موبد» مانده است .

در روسی این عنوان به معنای «مهمانبد» آمده در واژهٔ کهن gospod (همزاد لاتین hospes از -hosti-pot ★) وعنوان بانو ازهمین واژه به صورت gospozha است .

در لیتوانی واژهٔ viesh به معنای خانه را به کار برده و vieshpat را به معنای خداوند و فرمانـــروا میگویند و در لیتوانی کهن بانو را vieshpatni و در زبان پروسی کهن آن را waispattni میگفتند . درست همانند این عنوان بزرگداشت را در زبان اوستا به‌صورت «ویس ــ پیتی» می یابیم به معنای بزرگ و مهتر خانه و مردم ، و در زبان پهلوی به صورت «ویس پت» به کار رفته که در فارسی «ویسبد» میشود .

در اوستا نیز عنوان «نمانوپیتی» داریم به معنای «خانه خدا ، خداوند و فرمانروا» که در پهلوی به صورت «مانپت» آمده و در فارسی «مانبد» میشود ، و بانو را «نمانوپثنی» و «دمانوپثنی» میگفتند . نیز در اوستا «دنگ پیتی» به همان معنای «خانه‌خدا و فرمانروا» هست . همزاد آن در سنسکریت dam-pati است به همان معنا از واژهٔ dama به معنای خانه . همزاد آن در یونانی des - potes به معنای خانه خدا و فرمانروا هست (از domos به معنای خانه) که در زبانهای اروپائی به صورت despot به معنای فرمانروای مستبد به کار میرود (و خود واژهٔ مستبد در عربی از همین ریشهٔ ایرانی «بد» است که در همهٔ این عنوانها به کار رفته) . در زبان لاتین نیز عنوان dominus داریم به معنای «مهتر و مرد خانه و میزبان» از واژهٔ domus به معنای خانه ،

و بانو را domina میگفتند که عنوان «مادام» در فرانسه از آن گرفته شده است .

پس دیدیم که همهٔ این عنوانها در زبانهای گوناگون آریائی از کهن ترین دوره به معنای سرور و مهتر خانه و سرای بوده است ، و عنوانهای «کدخدا» و «کدبانو» (درپهلوی «کتك خوتای» و «کتك با نوك») نیز از همین گونه اند .

«تیم» در فارسی به معنای سرای و کاروانسرای بزرگ است و کوچك آن را «تیمچه» میگوئیم . سرور و مهتر را در فارسی هم با «بد» میگوئیم ، چنان که در سپهبد ، و هم با «سر» میگوئیم ، چنان که در سرتیپ و سرهنگ . «سر» و «سار» در فارسی دو صورت یك واژه و دارای یك معنا هستند . «تیمسار» به معنای «سرور و مهتر سرای» است و ساختمان آن همانند همهٔ عنوانهائی است که در بالا آوردیم . دور به نظر میرسد که نویسنده یا نویسندگان دساتیر این واژه را از خود در آورده باشند ، ولی اگر خودشان هم ساخته‌اند آن را درست ساخته‌اند .

پیوست ۳

واژه‌سازی در عربی

دنبالهٔ گفتگو در قیاس و سماع

(پیداست که گفتگو دربارهٔ واژه سازی در عربی ، بویژه از نظری که اینجا در میان گذاشته شده ، کتابی جداگانه میخواهد . اینجا تنها چند نکته یادداشت ، و چند نمونه برای روشن کردن آنها داده شده‌است .)

***

دو واژه مانند «وصل» و «فصل» را در عربی باید ، بنابراصل پذیرفته ، دومادهٔ سه‌حرفی ساده و از دو ریشهٔ جدا به شمار آورد ، ولی درعین حال می بینیم که این دو واژه با بجا ماندن «صل» و جانشین شدن «و» و «ف» دو معنای ضد یکدیگر به خود میگیرند . چنین پدیده‌ای در عربی کنجکاوی ما را بر می‌انگیزد . این اصل که معنای ریشه با افزودن پیشوند دگرگون شود ، چنان که دیدیم ، در زبانهای آریائی جاری است .

ریشهٔ «سر» در اوستا به معنای «یکی شدن ، پیوستن» است . این ریشه با پیشوند «او» معنای «بهم پیوستن» خواهد داد و با پیشوند «اپ» معنای آن «از هم جدا شدن» خواهد شد .

«ر» اوستائی در فارسی «ر» یا «ل» میشود . نتیجه :

او + سر = وسل = وصل

اپ + سر = فسل = فصل

این نمونهٔ ریشه‌ای است که با پیشوند معنای آن دگرگون میشود .

گاهی یك ریشهٔ ایرانی به چند معنا به کار میرود ، چنان که «کشیدن» به معنا های زیر به کار رفته : (۱) نگاشتن و نگار کردن ؛ (۲) کشیدن آب از چاه یا مو از ماست ؛ (۳) کشیدن با ترازو ، سنجیدن .

در عربی با پیشوند «ن» (برای سه‌حرفی کردن ماده) واژه های

زیر را داریم (همین پیشوند را در «نگاشتن» داریم) :

نقش : نگاشتن و نگار کردن و بیرون کشیدن خار از پای (نقاش، منقاش)

نکش ، انتکاش : بیرون کشیدن گل و لای از چاه

نکس : برکشیدن گل و لای از ته چاه

بدون پیشوند ولی با افزودن حرف عله در میان (برای سه حرفی کردن ماده) :

قیس : کشیدن ، سنجیدن (قیاس ، مقیاس)

(ق = ك ، س = ش ، چنان که در کشیش = قسیس ، یا در نام جزیره کیش = قیس و در ده ها واژهٔ دیگر یافت میشود .)

گاهی از دو ریشهٔ ایرانی که صورتی نزدیك به هم دارند دو مادهٔ نزدیك به هم در عربی به همان معنا ها می بینیم :

(۱) ریشهٔ «وا» به معنای وزیدن که در اوستا از آن واژهٔ «وایو» به معنای «هوا» داریم .

(۲) ریشهٔ «وای» به معنای خواستار بودن .

هر دو ریشه در واژهٔ فارسی «اندروا» یافت میشود .

در عربی از (۱) «هوا» و از (۲) «هوی» داریم .

از ریشهٔ «گی» به معنای زیستن = «حی»

گیثا به معنای «حیات» و

گیثا به معنای «حیاط» دیده میشود .

گ = ح در واژه های زیر شگفت‌آور است :

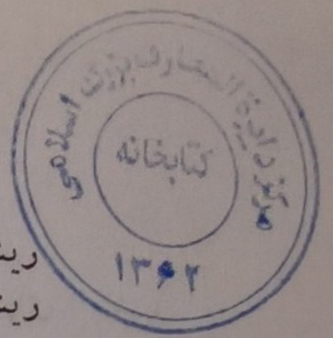
گر (گرما) = حر (حرارت)

گر (گرامی) = حر(م) (احترام)

گر (نگاردن) = حر (تحریر)

***

قالب سه حرفی در عربی با افزودن پیشوند یا پسوند یاتشدید یا افزودن حرف عله و مانند آنها به ریشهٔ دو حرفی ساخته میشود . یکی از راههای سادهٔ آن افزودن «ع» به آغاز یا میان یا آخر ریشه است . چند نمونه :



ریشهٔ «پر» در اوستا به معنای گذشتن ، در عربی «عبر»
ریشهٔ «کس» در اوستا به معنای دیدن ، در عربی «عکس»
ریشهٔ «تك» در تاختن و تکاپو ، در عربی «عتك»
تش (تشنگی) ، در عربی «عطش»
رگ ، در عربی «عرق»
ریشهٔ «سر» در «سرودن» و «شروه» ، در عربی «شعر»
ریشهٔ «نس» ، «ناش» در «نسا» ، در عربی «نعش»
ریشهٔ «دو» در اوستا به معنای دور راندن ، در عربی «دفع»
ریشهٔ «جم ، گم» در «انجمن ، هنگامه» ، در عربی «جمع»

این بود نمونه‌ای از روش ساختن ماده های عربی ، و به آن بیفزائید صد ها ماده که از جابجا کردن حرفها (قلب) پدید آورده‌اند . (نگاه کنید به «قلب در زبان عربی» از دکتر صادق کیا ، استاد دانشگاه ، انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۶۷۱ .)

این یك دستگاه به تمام معنا «تحریف» بوده است که آن را به زبان پهلوی «زوارشن» یا «هزوارشن» می نامیدند . این ماده ها و واژه های «تحریف شده» در یك دوره به زبان پهلوی و در دورهٔ دیگر به زبان فارسی درآمده‌اند .

این قالبها وصیفه های هزوارشی بادانائی وزیرکی بسیارساخته شده به طوری که طرز بکار بردن ریشه های ایرانی و ریختن آنها در این قالبها به آسانی و با نظم انجام گیرد و همیشه راه برای در آوردن ریشه های تازه به این قالبها باز باشد . این دستگاه واژه سازی هزوارشی (که در شاخه های دیگر زبانهای هزوارشی مانند حبشی ، سریانی و عبری‌نیز جاری است) در تاریکی فرورفته و به دست فراموشی سپرده شده‌است، و همین قالبها خود سرپوشی برای پنهان داشتن اصل ریشه ها شده است ، و در نتیجه اصل «سماع» و «نقل لفظ» در میان مردم عامی پذیرفته شده است . از گلشن راز :

سماع و نقل لفظ از عرف عام است
چه داند عام کان معنی کدام است

ابونواس که میخواسته در شعر های خود بی پرده و برهنه و بیرون ازقالبهای پذیرفته این کار را انجام دهد دستگاه واژه سازی هزوارشی را لو داده است .

پیوست ٤

نمونه هائی از نوعهای گوناگون واژه های همکرد در فارسی

از دکتر جمال رضائی ، دانشیار زبانشناسی ، دانشگاه تهران

نمونه های هردسته در یك سطر داده شده و گروههای گوناگون با ستاره جدا شده است .

پدر زن	مادر شوهر	دختر دائی	پسر خاله
جوجه مرغ	بچه گربه	توله سگ	کره خر
راه آب	نمد زین	نرده بان	شال گردن
سررشته	سرستون	سرچشمه	پایاب
تخته سنگ	تخته پوست	دسته گل	پاره آجر
تخم مرغ	بند کفش	بند جوراب	آبرو
دردسر	درد دل	سر خر	
آهوبره	مغبچه	شاهپور	بغپور
بارنامه	پاجامه	دستمزد	سردرد
سپهسالار	جهانشاه	شهربانو	دهخدا
بتخانه	زورخانه	مهمانسرا	دانشسرا
گلبرگ	پنبه دانه	بیدبن	دستاس
ایران زمین	ایرانشهر	آمویه دریا	خاور زمین
کاه گل	سگ گرگ	یوز پلنگ	آب رنگ
شیربرنج	سبزی پلو	کله پاچه	سیر ماست
شترمرغ	مارماهی	سگ ماهی	
گاو زبان	پیلگوش	زبان گنجشک	
خارپشت	سنگ پشت	لاك پشت	
آبدست	دست نماز	شکرآب	دستخون
شاهکار	شاهراه	خرمگس	خرچنگ
نرماده	سوزیان		
زیر و بم	سر و ته	نام و ننگ	
آب و رنگ	آب و هوا	رنگ و بو	نان و نمك
پر و بال	خان و مان	مرزوبوم	گرد و خاك
روسری	توسری	تودهنی	توگوشی

خور و خواب	گیرودار	پیچ و تاب	
پوی‌پوی	خندخند	پرس پرس	
نوشانوش	کشاکش	خنداخند	

آمد شد	آمد رفت	شد آمد	
آمد و شد	آمد و رفت	خورد و برد	
گفتگو	جستجو		
شست وشو	مشت و مال	رفت و رو	
خورد و خواب	ریخت و پاش	زد وبند	
بند و بست	خواب و خورد		

دستبرد	گوشزد	چشم داشت	
رونوشت	پیش آمد	پیشنهاد	
پیشرفت	پیشبرد		

دلسنگ	ابرو کمان	پشت کمان	
سنگدل	باد پا	ماهرو	گلرخ
آهوچشم	شتر کینه	سگ جان	شیردل
جادونژاد	دیوچهر	هنرپیشه	دبیرپیشه
صاحبدل	صاحب رای	صاحب جاه	صاحب سخن

پا در هوا	پا درگل	دست اندرکار	
پنبه درگوش	حلقه در گوش	باد در سر	
چشم براه	سر بزیر	دست بدهن	
خانه بدوش	حلقه بگوش	نیزه بدست	
آبله روی	گره ابرو	آژنگ روی	گره پیشانی
سربالا	سرپائین		
سرازیر	سراشیب		
آب زیرکاه			

رنگ رنگ	شاخه شاخه	ریشه ریشه	
پاپاپای	خماخم	رنگارنگ	
تن بتن	دربدر	رنگ برنگ	

پیچ در پیچ	تودرتو	خم اندر خم	
رنگ وارنگ	جورواجور		
گرگ و میش	شتر گربه	شترگاوپلنگ	
یك‌بام و دوهوا	یك سردوگوش		
دسته دسته	فوج فوج	گروه گروه	
گروهاگروه	فوجا فوج		
گروه بگروه	دسته بدسته	صف بصف	
پیاپی	دمادم		
دانه دانه	ذره ذره	چکه چکه	
سراسر	برابر	سراپا	
سربسر	سینه بسینه	روبرو	
سرتاسر	سر تا پا	سرتا ته	

*

تند باد	نوروز	زردآب	گرمابه
کژدم	درازگوش		
خوشبخت	پاکدین	ترشرو	سیه روی
بد نهاد	پاك سرشت	بدریخت	خوش دوخت
خوش‌آب‌ورنگ	بد آب و هوا	خوش‌رنگ‌وبو	
آشفته مو	افسرده دل	گشاده رو	
گیرنده شهر	دارنده تخت	درنده خوی	

*

بالاتنه	پیشنماز	پس کوچه	زیرزمین
کم هوش	پرکار	اندك مایه	دیر آشنا
پر زباد	پر ز چراغ	پر ز کین	
سراپا دروغ	سراپا گناه	سراپا ریا	
پر آب و تاب	پرباد و فیس	پر زر و زیور	
بالادست	زیردست	زبردست	
بالاسر	پائین پا	دوردست	
پشت سر	پیش رو	پیش پا	
همه روز	همه شب	همه سال	

همه روزه	همه شبه	همه ساله	

*

سه تار	چهارراه	هزارپا	نیمرخ
یکدل	دورو	ششدانگ	سه گوش
یك تنه	چهاراسبه	یکسره	یك رویه

*

خودرای	خودکامه	خودسر	
من درآوردی			

***

آلوزرد	تخته سیاه	پدر بزرگ	خیار شور
تخته پاك کن	چای صاف‌کن		
دلتنگ	زبان دراز	تندرست	روزبه
دهن پرکن	چشم پرکن		
آفتاب زرد			

***

تر و خشك	سرد و گرم	خرد و بزرگ	نیك وبد
چاق و چله	زرد و زار	کور و کر	سرخ و سفید
شسته رفته	شکسته بسته		
سیاه سفید	نوکهنه	ده رو ده رنگ	
خوش خوش	نرم نرم	آرام آرام	
خوش خوشك	نرم نرمك		
نرمك نرمك			

***

آتش فشان	آهن ربا	بوریا باف	کفشدوز
آبپاش	ناخنگیر	قندشکن	کفگیر
دستکش	بازوبند	مچ پیچ	گردن بند
روغن جوش	عود سوز	گاودوش	
آتش زنه	دستگیره	ماهی تابه	گاودوشه
بارانداز	شاه نشین	آبریز	راهرو
دسترس	پایکوب	دستبوس	پایبوس
دستباف	دستگیر		

بارکش	خانه نشین	جهانتاب	دروغگو
انگشت نما	دست آموز	لگدکوب	نازپرور
سپیده دم	صبحدم	برگ ریز	

*

خوشگوار	بد خواه	سفید پوش	پاکباز

*

پس‌انداز	پیشنویس	زیرنویس	پیشخور
پیشبند	دوربین	دورباش	
پیشرو	پسرو	پیشرس	زیرنشین
دیر پز	زودرس	نزدیك بین	دوراندیش
پرخور	کم خور	پرگو	کمیاب

*

تکرو	دوبین	یکران	یکتاز

*

خودنویس	خودرو	خودآموز	
خودخواه	خودپرست	خودپسند	خویشتن‌دار

*

بیا برو	بلبشو	بزن بکوب	
بزن و بکوب	بخور و بچاپ	بیا وبرو	بگیر و ببند
کشمکش	کن مکن	بگو مگو	
خواه ناخواه	خواه نخواه		
خواهی نخواهی			

*

برادر خوانده	خواهرزاده	دلداده
خداداد	ره آورد	گرد آفرید
کمربسته	کارآزموده	سرگشته
کارآمد	سرآمد	جان‌پرورد
پوست‌کنده	زبان بریده	نمك پرورده
زراندود	خون آلود	نمکسود
نورسیده	نودمیده	نورسته

بهداد	فرخزاد	نوزاد	

*

دور افتاده	پس افتاده	پیشرفته	

*

شیرینی خوران	عقد کنان	تیرباران	
پایکوبان	دامن‌کشان	ناله‌کنان	
برگ ریزان	خرما پزان	شبگیران	
دوان دوان	پرسان پرسان	کشان‌کشان	
لرز لرزان	لنگ لنگان	پرس‌پرسان	

*

جانگزا	**مردم گزای**		

*

فرمانبردار	نامبردار	برخوردار	

*

کبک رفتار	زمین کردار	اندیشه رفتار	
بدرفتار	نیکوکردار	کج رفتار	

*

سرزنش	شکم روش		

*

کی منش	خسرومنش	دد روش	
بهروش	بدکنش	نیک منش	

*

دهن دره	خمیازه	آسمان غره	

***

پارسال	پریروز	دیروز	فرداشب
شب هنگام	شباروز	شبانروز	شباهنگام
گاه گاه			
شب و روز	روز و شب	سال و ماه	
شب بشب	روزبروز	ماه بماه	گاه بگاه
روز تا روز	شب تا شب	سال تا سال	
گاه و بیگاه	وقت و بی وقت		

دیردیر	زود زود	تند تند

*

امروز	امشب	امسال
اینجا	آنجا	

*

پیش و پس	پس و پیش	چپ و راست
پیشاپیش	برابر	گرداگرد
روبرو	دوربدور	گرد بگرد

*

بیش و کم	کم و بیش
کمابیش	
کم‌کم	اندك‌اندك
کم بکم	

*

ده‌ساله	یکروزه	یکماهه

***

یازده	چهارده	هفده
بیست و یك	سی و دو	صد و پنج
یکصد	دویست	پانصد
یك‌یك	ده ده	صد صد
یك بیك	دوبدو	سه بسه
دوتا دوتا	ده تا ده تا	صد تا صد تا

*

یکان یکان	دوان دوان
یکایك	پنجا پنج
یکی یکی	

*

پنج شش	ده دوازده	بیست سی
دوسه هزار	سی چهل هزار	
سه چهار پنج	هفت هشت ده	ده بیست سی
سه یك	ده دو	صد پنج

صدی یك	صدی ده	صدی صد

***

خرخر	تپ‌تپ	وزوز
ترکاترك	خشاخش	چکاچك
بچ و بچ	خرو خر	تپ و تپ

*

این و آن	آن و این

*

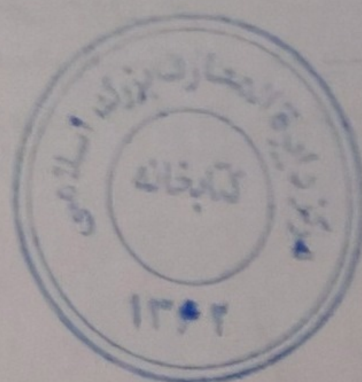
چون و چرا	چون و چه

*

بوك و مگر	بوك وکاش

از نمونه‌هائی که داده شد پیداست که برخی از واژه‌ها بی‌میانجی و پاره‌ای دیگر با میانجی همکرد میشوند . در زیر میانجیهائی که به کار رفته داده میشود :

۱ــ و : آب و هوا ، زد و خورد ، چون و چرا ، تپ و تپ
۲ــ آ : بناگوش ، سرازیر ، دمادم ، پیچاپیچ
۳ــ به : خانه بدوش ، سربزیر ، تن بتن ، گاه بگاه
٤ــ در ، اندر : پا درهوا ، تودرتو ، سردر گم ، خم اندر خم
۵ــ بر : خاك برسر ، کمر برمیان ، پابرجا ، گره برگره
٦ــ ز : پر زباد ، پر زچراغ ، پرزکین
۷ــ تا : سرتاسر ، سرتاپا ، گوش تاگوش
۸ــ وا : رنگ‌وارنگ ، جورواجور
۹ــ «کسرهٔ اضافه» : دردسر ، پشت پا ، سرخر



چاپ کیهان